

**Predigt zum 3. Sonntag nach Epiphania, 21.1.2024,
Erlöserkirche Düsseldorf (SELK)
Pfr. Gerhard Triebe**

2. Könige / Kings 5,1-19a

جامعه عزیز، در خواندن عهد عتیق این یکشنبه داستانی از قدرت و ناتوانی، بزرگ و کوچک، بالا و پایین، غرور و فروتنی گفته می شود. و این داستان از خداوند بزرگتر از فکر ما نیز می گوید

نعمان، فرمانده لشکر پادشاه آرام، در نزد ارباب خود مردی شرافتمند و شایسته بود. زیرا خداوند به»
(آیه 1) «وسیله او آرامیان را پیروز کرد

آرام - تقریباً در منطقه سوریه امروزی - در قرن نهم قبل از میلاد یک قدرت بزرگ در خاورمیانه بود. اگرچه جنگی با اسرائیل در جریان نبود، اما یک همسایه خوب متفاوت به نظر می رسید. در اسرائیل همیشه این ترس وجود داشت که آرامی ها ممکن است دوباره به کشور حمله کنند. با توجه به این پیشینه، قابل توجه است که در اینجا در ابتدا به صراحت گزارش شده است که خدای اسرائیل به آنها، از همه مردم غیریهودیان، کمک کرد. بنابراین از ابتدا مشخص می شود: خدای اسرائیل فقط یک خدای ملی یک قوم کوچک یهودی نیست. قدرت او در سراسر جهان گسترده است. ظاهراً او در اینجا به خاطر نعمان به دشمنان اسرائیل برکت می دهد - حتی اگر آنها حتی او را نشناسند. او فقط اجازه نمی دهد خودش را تحت سلطه ما درآورد

نعمان - که این نام به معنای "مهربان، دوست داشتنی" است - هم توسط پادشاه و هم توسط مردمش مورد احترام است. او همه چیز را داشت که زندگی را ارزش زندگی کردن می دید: موفقیت در حرفه اش، ثروت شهرت. او به این موضوع بسیار افتخار می کرد. اما چیزی وجود داشت که زندگی را برای او دشوار می کرد: "او مردی نیرومند، اما جذامی بود

این بیماری احتمالاً در آن زمان جذام نبوده است. تنها بعدها بود که سربازان اسکندر مقدونی آنها را از سفر خود به آسیا بازگرداندند و به خاورمیانه آوردند. جذام احتمالاً به معنای یک بیماری پوستی ناخوشایند مانند پسوریازیس است. در سرتاسر بدن نواحی ملتهب و قرمز شده ای وجود دارد که می تواند به طور غیرقابل تحملی خارش کند. پس هر که به نعمان نگاه کرد، نه قهرمان جنگی درخشان، بلکه مرد بیمار رقت انگیز را دید. این عیب غرور او را می خورد و تمام موفقیت هایش را خدشه دار می کرد. این واقعیت که خدا به کسی برکت می دهد به این معنی نیست که او بدون رنج زندگی را طی می کند. اما بیایید بشنویم که داستان چگونه ادامه دارد

اما جنگجویان آرامی بیرون آمدند و دختر جوانی را از سرزمین اسرائیل بردند. او در خدمت همسر»
نعمان بود. او به معشوقه خود گفت: ای که پروردگارم در سامره با پیامبر بود! توانست او را از جذامش رهایی بخشد» (آیه 2-3). کاری که امروزه روس ها با کودکان اوکراینی انجام می دهند بیش از 2800 سال پیش اتفاق افتاده است. ضعیف ترین ها همیشه به ویژه در جنگ رنج می برند. اینجا دختر جوانی است که باید به عنوان برده در خانه نعمان کار کند. به عنوان برده انسان کاملاً هیچی است، حتی کمتر از یک زن. در ایران امروز. اما این دختر یهودی به خدای خود اعتماد زیادی دارد و در نتیجه قدرت درونی نیز دارد. این نفرت از دشمن نیست که آنها را هدایت می کند، بلکه شفقت است. یک روز او با شجاعت به معشوقه خود در مورد ایشع نبی می گوید که می تواند از طرف خدا شفا دهد. او این موضوع را به شوهرش نعمان می گوید. بنابراین یک دختر کوچک و بی اهمیت به قهرمان جنگ امید می دهد. پیام خداوند غالباً راههای عجیبی را طی می کند، اما به طور قطعی غالب می شود. خدا در دنیا اینگونه عمل می کند

آنگاه نعمان نزد استاد خود رفت و به او خبر داد و گفت: «دختری از سرزمین اسرائیل چنین و چنان» گفت. پادشاه آرام گفت: برو تا برای پادشاه اسرائیل نامه بنویسم. پس رفت و با خود ده کیلو نقره و شش هزار گیلدرس طلا و ده جامه گرفت و نامه را برای پادشاه اسرائیل آورد. که می‌خواند: «وقتی این نامه به تو رسید، اینک بدان که بنده خود نعمان را نزد تو فرستادم تا او را از جذام نجات دهی» (آیه 4-6). در مواقع نیاز ما اغلب به هر نی چنگ می‌زنیم. اما نعمان ابتدا نزد رئیس خود، پادشاه می‌رود و از انعام داغی که از برده گرفته بود، به او می‌گوید. و از آنجایی که پادشاه آرام برای نعمان ارزش زیادی قائل است، نه تنها به او مرخصی ویژه با حقوق می‌دهد تا بتواند در اسرائیل مراقب سلامتی او باشد. او همچنین نامه‌ای به همکار خود، پادشاه اسرائیل می‌نویسد. زیرا اگر کسی باید بتواند شفا را انجام دهد، باید خود پادشاه باشد نه پیامبری از روستا. و بنابراین به پادشاه اسرائیل روی آورد تا نعمان را از جذام شفا دهد. او نباید فقط به عنوان یک دعا کننده ظاهر شود، بلکه باید هدایای ارزشمندی از مهمانان دریافت کند. به قول معروف: «هر که خوب روغن کاری کند، خوب رانندگی می‌کند.» شفا به قیمت. او احتمالاً اشاره‌ای نیز کرده است، که بنی اسرائیل در گذشته اغلب در برابر آرامیان شکست خورده‌اند. این به اصطلاح «هویج و چوب» خواهد بود. اما موضوع به این سادگی نیست. به خدا این شما را به آدرس اشتباه می‌برد

وقتی پادشاه اسرائیل نامه را خواند، جامه‌های خود را پاره کرد و گفت: «آیا من خدا هستم که می‌توانم» بکشم و زنده کنم، تا او نزد من بفرستد تا مرد جذام را درمان کنم؟» توجه کنید و ببینید که چگونه او به دنبال نزاع با من است!» (آیه 7) اکنون پادشاه در حال رفع مشکل است. تهدید پنهان را از زبان همکارش می‌شنود. او نمی‌تواند غریبه را شفا دهد. فقط خدا می‌تواند این کار را بکند پس آیا پادشاه آرام فقط می‌خواهد او را تحریک کند؟ آیا او فقط به دنبال دلیلی برای جنگ مجدد با اسرائیل است؟ او فقط می‌توانست! آن را از دست بدهد

وقتی الیشع مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل لباسهای خود را دریده است، نزد او فرستاد و گفت: «چرا» لباسهایت را دریده‌ای؟» بگذارید نزد من بیایید تا بدانم که در اسرائیل پیامبری وجود دارد. نعمان با اسب‌ها و اربه‌ها آمد و در خانه الیشع توقف کرد» (آیه 8-9). بنابراین با دیدار نعمان از پادشاه اسرائیل، این امر بسیار اشتباه بود. مشخصاً او در آدرس کاملاً اشتباهی قرار گرفته بود. او به جای اینکه با خوشحالی هدایا را دریافت کند و به سر کار برود، لباس هایش را به نشانه عزا پاره می‌کند، همانطور که در فرهنگ او انجام می‌شود. حالا چی؟

خوشبختانه در این وضعیت ظالمانه، رسولی از جانب الیشع ظاهر می‌شود و به نعمان دستور می‌دهد که به آدرس درست، به خود الیشع برسد. بنابراین نعمان با تمام شکوه و همراهی از کاخ سلطنتی به کلبه فقیرانه خود حرکت می‌کند. او بیرون در پارک می‌کند و البته انتظار دارد که الیزا به سمت در بیاید و به طور تشریفاتی با او، ژنرال بسیار محترم، احوالپرسی کند. اما او هنوز چیزهای زیادی برای یادگیری دارد. خدا با قوی‌ترین گردان‌ها آسان نیست. قدرت و پول نمی‌تواند او را تحت تاثیر قرار دهد. آنچه را که باید نشان دهیم یا نداریم برای او مهم نیست. بنابراین هیچ کس نیازی ندارد که خود را بزرگتر یا کوچکتر از آنچه در مقابل خود یا دیگران است بسازد.

آنگاه الیشع رسولی نزد او فرستاد و گفت: برو و هفت بار در رود اردن بشوئی، و بدنت سالم و پاک» خواهی شد. آنگاه نعمان خشمگین شد و رفت و گفت: فکر کردم که او باید نزد من بیاید و نزدیک بایستد و نام یهوه خدای خود را بخواند و دست خود را به سوی معبد بلند کند و به این ترتیب نجات دهد. من از جذام آیا نهرهای دمشق و آبانه و پرپار از همه آبهای اسرائیل بهتر نیستند تا در آنها خود را بشویم و پاک باشیم؟ و او برگشت و با خشم رفت» (آیه 10-12). غرور مرد قدرتمند به شدت آسیب دیده است. همه چیز در او مبارزه می‌کند. پیامبر حتی شخصاً با او صحبت نمی‌کند، بلکه پیام خود را از طریق یک سرسپردگی ابلاغ می‌کند. او به موقعیت خود بسیار کم اهمیت می‌دهد! نعمان در مورد کاری که الیشع اکنون باید انجام دهد عقاید روشنی داشت: باید از او استقبال کند، چند طلسم جادویی بگوید، خدای خود را بخواند و به این ترتیب او را از جذامش درمان کند. در عوض، او از او انتظار دارد زمانی که رودخانه‌های بسیار بهتر و

تمیزتری در خانه اش در دمشق دارد، به این اردن کثیف صعود کند! چه ذلت و خواری! همه اینها فقط یک تحریک است! و در اینجا پیامبر در واقع نعمان را به چالش می کشد تا خود را از عقاید و انتظارات ریشه دار خود از بالا و پایین، قدرت و ناتوانی، نجات و شفا رها کند. اما او وسایلش را جمع می کند و دوباره می رود.

آنگاه خدامانش نزد او آمدند و با او صحبت کردند و گفتند: ای پدر، اگر پیامبر به تو امر بزرگی می داد آیا؟ آن را انجام نمی دادی؟ چه بیشتر اگر به شما بگوید: خود را بشوید تا پاک شوید!» (آیه 13) اگر بندگان دخالت نمی کردند، تقریباً برای بار دوم این تعهد شکست می خورد. گاهی نیاز دارید کسی از طرف شما باور کند. در مورد ما غالباً این پدر و مادر یا مادر بزرگ متدین ما بودند که برای غسل تعمید ما فشار می آوردند. برای هموطنان مسیحی ما از ایران، این پناهندگان دیگر بودند که آنها را دعوت و تشویق کردند که به مراسم کلیسای ما بیایند و در کلاس های تعمید شرکت کنند. همه چیز بسیار نامحسوس و غیر قابل توجه به نظر می رسد. آیا یک فرد عاقل می تواند این موضوع را جدی بگیرد؟ آیا این سه مشت آب که به نام خدای سه گانه بر سر ما ریخته می شود، باید زندگی ما را به روی ارتباط با خدا باز کند که فراتر از مرگ ما است؟ آیا موعظه غیر قابل تماشای یک کشیش، خوردن یک لقمه نان و نوشیدن یک جرعه شراب باید برای این امر ضروری باشد؟ در واقع، خدا ما را آن طور که امیدواریم نجات نمی دهد اما با چسبیدن به این ابزارهای نامحسوس و شاید حتی توهین آمیز

سپس فرود آمد و همانطور که مرد خدا دستور داده بود هفت بار در اردن غوطه ور شد» (آیه 14 الف) در هر صورت نعمان به معنای واقعی کلمه از اسب بلند خود پیاده می شود. او به قعر گل آلود اردن فرود می آید و خود را غرق می کند - نه یک یا دو بار، بلکه هفت بار، به تعداد کمال و تمامیت. و با هر غوطه ور شدن، کمی بیشتر از غرور، تکبر و احساس اهمیت خود می ریزد

و جسم او مانند گوشت پسر جوان شفا یافت و پاک شد» (آیه 14 ب). مثل یک تولد تازه است. نعمان فقط پوستش دست نخورده نیست. در ابتدا یک کودک، یک دختر کوچک و بی اهمیت، او را در مسیر درست قرار داد، اما در اینجا او خودش کودک می شود، بدون قدرت و نفوذ. عیسی می گوید که ما فقط مانند کودکان ملکوت خدا را بدون محاسبه و بدون اینکه بخواهیم تأثیری بر او بگذاریم، دریافت می کنیم (مرقس او تحت تأثیر عشقی است که می خواهد رنج و ناراحتی ما را تغییر دهد. نعمان اکنون این را (10:15) آموخته است. اما داستان هنوز تمام نشده است. چیزهای بیشتری برای یادگیری وجود دارد

و با تمام قومش نزد مرد خدا بازگشت. و چون آمد، پیش او ایستاد و گفت: «اینک، اکنون می دانم که در هیچ سرزمینی جز در اسرائیل خدایی نیست. حالا از بنده خودت نعمتی بگیر. و الیشع گفت: «همان طور که خداوند زنده است، آن را نخواهم گرفت.» و او را مجبور به گرفتن آن کرد؛ اما او نخواست» (آیه 15) تجربه سفر شفا بخش او کل زندگی نعمان را تغییر می دهد. خداوند متعال اکنون خود را "خادم" می (16) نامد - نشانه ای از فروتنی واقعی او. اما اظهار ایمان او بسیار شگفت انگیزتر است. یکی از رهبران لشکر دشمن که به خدایان بسیاری اعتقاد داشت، به وضوح و صریحاً خدای اسرائیل را تنها و حقیقی می دانست غیر قابل درک! چون این خدا بدیهی است که فقط به طرفدارانش روی نمی آورد. رحمت او بی حد و حصر است.

نعمان می خواهد قدردانی و شادی خود را با پول و هدایا ابراز کند. اما الیشع هدایا را رد می کند. تحت هیچ شرایطی نباید این تصور را ایجاد کند که به اصطلاح یک درمانگر حرفه ای است که دنبال پول مردم است. مهمترین چیزها در زندگی رایگان هستند.

آنگاه نعمان گفت: «اگر نه، ممکن است باری از این زمین به بنده تو داده شود، به اندازه ای که دو قاطر» می توانند حمل کنند.» زیرا غلام تو دیگر قربانی های سوختنی و قربانی ها برای خدایان دیگر تقدیم نخواهد کرد، بلکه فقط برای خداوند قربانی خواهد کرد.» (آیه 17). آیا این هنوز شبیه بت پرستی قدیمی نیست؟ آیا فقط باید بتوان خدای واقعی را در زمین «واقعی» پرستش کرد؟ البته ما می توانیم هر جا با خدا صحبت

کنیم. اما این هم خوب است که مکان های خاصی برای ملاقات با او داریم. ساکنان ایرانی هستند که گاهی در طول هفته برای دعا به اینجا به کلیسا می آیند. برخی از ما در تعطیلات در یک تخته کلیسا می نشینیم تا با خدا گفتگوی درونی داشته باشیم. بسیاری از مسیحیان صلیب به گردن خود می بندند. ایمان به نشانه های نفسانی نیز نیاز دارد. آنها ما را به یاد خدا می اندازند و به ما کمک می کنند تا با او در ارتباط باشیم. ما نباید این را دست کم بگیریم، حتی اگر خدا بزرگتر از فکر و خاطره ما باشد. نعمان جرأت می کند درخواست دومی بکند: «خداوند در این مورد به بنده تو رحم کند: اگر پروردگار من برای عبادت به معبد «ریمون برود و بر بازوی من تکیه کند و من نیز در معبد ریمون عبادت کنم. پس خداوند بنده تو را ببخشد (آیه 18). آیا این واقعا می تواند درست باشد؟ نعمان به تازگی اعتقاد خود را به خدای واقعی با اعتقادی عمیق اعلام کرده بود. اما او می تواند ببیند که زندگی روزمره چگونه با او روبرو می شود: پس از بازگشت وظایف حرفه ای او شامل شرکت با پادشاه در مراسم مذهبی به افتخار ریمون، خدای باروری است. برای این کار او پیشاپیش طلب بخشش می کند. پیامبر در این باره چه خواهد گفت؟ آیا او را منافق خطاب خواهد کرد؟ اونوقت بهش میگه دنبال کار دیگه ای بره؟ و خدا چگونه رفتار خواهد کرد؟ آیا او شفا را پس خواهد گرفت؟ آیا او را محکوم خواهد کرد؟ اما الیزا کاملاً متفاوت واکنش نشان می دهد

به او فرمود: با سلام برو!« (آیه 19 الف) پیامبر هیچ شرطی برای او قرار نمی دهد: در آینده باید این کار را بکنید یا نکنید و تحت هیچ شرایطی اجازه ندارید چنین کاری انجام دهید. قلب او را سنگین نمی کند، بلکه راهی به سوی آزادی و عشق باز می کند. او با این اطمینان که خدا همچنان در کنارش خواهد بود، او را رها می کند

این مطمئناً یک رویکرد واحد برای مقابله با درگیری های مشابه نیست - برای مثال، زمانی که شغل ما ایجاب می کند که صبح های یکنشبه کار کنیم یا وقتی افرادی که با آنها نزدیک هستیم با ایمان مسیحی دشمنی می کنند. در هر صورت، از صحبت های جدایی الیزا می توان فهمید که ما همیشه مجبور نیستیم در همه جا یک دوره تقابلی برویم. اما اگر رستگاری خود را با خدا پیدا کرده باشیم، این امر بر زندگی روزمره ما نیز تأثیر می گذارد و مطمئناً نمی خواهیم رابطه خود را با او به خطر بیندازیم. صلحی که الیزا در اینجا وعده می دهد شامل این رابطه نیز می شود. هر اتفاقی بیفتد بدون خدا نخواهد بود

پیامبر با این اعتماد نعمان را رها می کند. او می داند که خدای بزرگتر از فکر ما اگر در ایمانش دچار مشکل شود به او کمک می کند. داستان خدا با او ادامه خواهد داشت - داستان قدرت و ناتوانی، بزرگ و کوچک، بالا و پایین، غرور و فروتنی. و داستانی از لطف خدا که بیشتر از آن چیزی است که ما فکر می کنیم. آمین